بررسی کنایه در تفسیر کشاف زمخشری

غلامعباس رضایی هفتادر*

دانشیار دانشگاه تهران

سمیه برزین

دانش آموختهٔ دکتری در رشتهٔ زبان و ادبیات عربی

(۱۰۰-۸۱)

تاریخ دریافت: ۲۴/ ۱۳۹۳/۰۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۴/۲۴

چکیده

کنایه، یکی از فنون بلاغی است که بیشتر از مجاز و استعاره کاربرد دارد. به همین منظور بلاغیان در تعریف و تبیین اقسام آن در طول قرن‌ها - با وجود اختلاف نظرهایی که داشته‌اند – تلاش‌های برجسته‌ای کرده و آثار ماندگاری از خود به جای گذاشته‌اند.

تفسیر کَشّاف، مشهورترین منبع تفسیری بلاغی است که در فهم زیبایی‌های ادبی و معانی بلند قرآنی، بدان ارجاع داده می‌شود. نظر به اهمیت زیاد کنایه در تفسیر کشاف، در پژوهش حاضر به مفهوم کنایه در این تفسیر، نوآوری‌های زمخشری در باب کنایه، اسلوب‌های وی برای بیان کنایات قرآنی و نحوهٔ تأثیر مذهب زمخشری در بحث کنایه پرداخته می‌شود.

از رهگذر این جستار مشخص می‌گردد که زمخشری برای نخستین بار بحث مجاز از کنایه، کنایه در مفرد و تفاوت میان کنایه و تعریض را مطرح کرده و از دو اسلوب مستقیم و غیر مستقیم برای بیان کنایات قرآنی، استفاده نموده است. دیگر اینکه مذهب اعتزالی او تأثیر زیادی در بحث کنایه داشته، بدین صورت که برخی از تصاویر کنایی قرآن که در تعارض با اصول معتزله بوده، حمل بر مجاز، تمثیل و تصویر کرده است.

واژه‌های کلیدی: کنایه، بلاغت، زمخشری، تفسیر کشاف، معتزله.

---

* پست الکترونیک نویسندهٔ مسؤول: ***ghrezaee@ut.ac.ir***

مقدمه

در میان تفسیرهای فراوان و گوناگون قرآن، تفسیر کَشّاف زَمخشَری این امتیاز برجسته را داراست که پرداختن به زیبایی‌های ادبی و بلاغی قرآن را وجههٔ همت خویش قرار داده و سعی کرده تا به گونهٔ عملی، معجز بودن قرآن را از جهت بلاغت و به ویژه علم معانی و بیان اثبات کند. وی در اصول کلی علم بلاغت، پیرو عَبدالقاهِر جُرجانی بوده و نظریات او را به شکلی کاربردی، در تفسیر قرآن و بیان اعجاز آن به نمایش گذاشته و آن‌ها را تحریر و تکمیل کرده است. او همچنین برخی از اصول بلاغی را که عَبدالقاهِر بدان نپرداخته، به ذخیرهٔ دانش بلاغت افزوده است؛ یعنی از آراء عَبدالقاهِر استمداد جسته و گاهی نظریات خود را نیز تبیین کرده و ظرایفی در تجزیه و تحلیل عبارات، مطرح ساخته که فراتر از مطالب مطرح شده توسط جُرجانی است. بحث کنایه، یکی از مهم‌ترین فنون بلاغی به شمار می‌آید که زَمَخشَری بدان توجه ویژه داشته است.

کنایه و تعریض، گونه‌ای از انواع بیانند که حقایق در آن به صورت غیر مستقیم عرضه می‌شود؛ زیرا برخی موقعیت‌های کلام اقتضا می‌کند که غرض، آشکارا و مستقیم بیان شود و برخی مواقع باید از دور به مطلب اشاره کرد؛ زیرا شیرین‌تر است و در جان، بیشتر می‌نشیند. جرجانی در أسرار البلاغه گفته است: «اگر چیزی پس از طلب کردن یا اشتیاق داشتن به دست آید و در راه بدست آوردن آن رنج برده شود، لطیف‌تر و با ارزش‌تر بوده و در جان بهتر می‌نشیند» (۱۳۶۷: ۱۵۸).

بیان غیرمستقیم، به موضوع، عمق، عظمت، طراوت و زیبایی می‌بخشد و آفاق آن را وسیع‌تر می‌کند و انسان را به تفکر وا می‌دارد و بر زیبایی و قبول آن می‌افزاید. پس کنایه نزد عرب، بلیغ‌تر از آشکارا سخن گفتن و تعریض، پر تأثیرتر از تصریح و مجاز، بلیغ‌تر از حقیقت است. (الـــجندي، بی تا:۵۱)

با توجه به مطالب پیش گفته، نوشتار حاضر در صدد پاسخ گویی به سؤال‌های زیر است:

۱- زمخشری در تفسیر کشاف چه تعریفی از کنایه بدست داده است؟ ۲- تا چه میزان نگاه زمخشری به اصطلاح کنایه با تعاریف گذشتگان از کنایه، منطبق است؟ ۳- نوآوری‌های زمخشری در باب کنایه چیست؟ ۴- زمخشری، برای بیان کنایات

قرآنی از چه اسالیبی استفاده کرده است؟ ۵- آیا زمخشری در تفسیر خود به همهٔ کنایات قرآنی پرداخته است؟ ۶- آیا مذهب اعتزالی زمخشری در بحث کنایات قرآنی در تفسیر کشاف، تأثیر گذاشته است؟

شایان ذکر است که در زمینهٔ کنایه، مقاله‌های زیر نوشته شده است: ۱) «تطور تاریخی کنایه در ادب فارسی و عربی تا قرن هفتم هجری» نوشتهٔ عبد القادر پریز، وی در این مقاله به مبدأ تاریخی کنایه از دو منظر لغوی و اصطلاحی در ادب فارسی و عربی و خاستگاه اصلی آن پرداخته است. ۲) «کنایه و اسباب بلاغت آن» نوشتهٔ غلام عباس رضایی. نویسنده در این مقاله به مواردی از قبیل تعریف کنایه، معنای لغوی و اصطلاحی کنایه، اصطلاحات کنایه، اقسام و بلاغت آن پرداخته است. ۳) «زیبایی‌شناسی کنایه‌ها در زبان عربی و فارسی» نوشتهٔ محمدرضا عزیزی؛ وی در آن، کارکردها و کاستی‌های کنایه را از چشم اندازهای گوناگون می‌کاود، اما از آنجا که به طور ویژه به موضوع کنایه از منظر زمخشری و نوآوری‌های او در تفسیر کشاف نگریسته نشده بود، نویسندگان در صدد انجام این پژوهش برآمدند. پژوهش حاضر به صورت تحلیلی – توصیفی انجام شده است. برای درک مفهوم کنایه و جایگاه آن در تفسیر کَشّاف، نیازمند دانستن مقدمه‌ای در چند محور هستیم:

معنای لغوی و اصطلاحی کنایه

کلمهٔ کنایه در اصل، مصدر فعل ثلاثی مجرد از باب «نَصَرَ- یَنْصُرُ» یعنی «کنا- یکنو» یا «ضَرَبَ- یضرِب» یعنی «کَنَی- یَکني» است و از نظر واژگانی، پوشیده گویی و نداشتن صراحت در گفتار، معنا می‌دهد و با دو حرف جر«باء» و«عن» متعدی می‌شود، یعنی می‌گویند: «**کنی عن الشيء**» یا «**کنی بالشيء کنایةً**» (الزمخشری،۱۹۷۹: ۵۵۲) «**کَنَی به عن کذا یکنِي و یکنو کنایة**» یعنی به صورت غیر مستقیم و کنایی، مطلبی بگویی و مقصود دیگری داشته باشی. (الفیروزآبادی، ۱۹۱۳: ۳۸۴/۴؛ الزبیدی،۱۹۶۶: ۳۱۹/۱۰؛ ابن منظور،۱۴۱۴: ۲۳۳/۱۵) «**کنّی تکنیةَ أبِي فلانٍ**: یعنی به وی کنیهٔ ابوفلان داد. (الجر،۱۹۷۳: ۱۰۱۲) «**کَنَی یکنِي کنایةً بالشيء عن کذا**» به طور کنایه از چیزی سخن گفت مانند: «زید کثیر الرماد» که کنایه از این است که زید، بسیار بخشنده است. (معلوف،۱۳۸۴: ۷۰۱)

ابوعبیده مَعْمَر بن مثنی (م۲۱۰هـ) از قدیمی‌ترین کسانی است که به کنایه پرداخته است. کنایه در تعریف او، مفهومی است که از سیاق کلام فهمیده می‌شود، بی آنکه اسم آن صریحاً در عبارت ذکر شود. (۱۹۵۴: ۷۳/۲) بعد از ابو عبیده، جاحظ (م۲۵۵هـ) به کنایه و تعریض اشاره کرده و گفته است: « کنایه برای رساندن مفهوم تعظیم و تقدیم، از آشکارا سخن گفتن، بلیغ‌تر است.» (بی تا: ۱۱۷/۱) ابن اثیر، کنایه را چند گونه تعریف کرده، اما نهایتا این تعریف را برگزیده است: «کنایه به هر لفظی گفته می‌شود که بتوان معنای آن را هم بر حقیقت حمل کرد و هم بر مجاز...» (۱۹۳۹: ۱۹۴/۲). عسکری در «الصناعتین» دو اصطلاح کنایه و تعریض را باهم درآمیخته و گفته است: «**هو أن یکنّی عن الشئ ویعَرَّضَ بِهِ ولا یصَرَّح**؛ کنایه آن است که به صورت پوشیده گفته شود و بدان اشاره گردد و صریحاً ذکر نگردد» (۱۹۵۲: ۳۶۸). بعد از عسکری، ابن رشیق قیروانی (م۴۴۳هـ) ذیل باب «اشاره» به کنایه پرداخته و آنرا از غرائب شعر دانسته است. وی می‌گوید در کنایه، بلاغت عجیبی است که دلالت بر توانایی فراوان فرد می‌کند، و غیر از شاعر حاذق، کسی نمی‌تواند آن را بیاورد. ابن رشیق، کنایه را به چهار نوعِ تفخیم، حذف، توریه و تتبیع تقسیم می‌کند (۱۹۸۱: ۳۱۲).

از دیر باز، کنایه به صورت‌های مختلفی تعریف شده که تقریباً همه موازی یکدیگرند و جز در فروع، اختلافی در آنها دیده نمی‌شود. ابوجعفر بیهقی می‌گوید:«**الکنایة ان تتکلم بشيء و ترید به غیره**» (۱۳۷۵: ۱۹۴). عبدالقاهر جرجانی نیز در تعریف کنایه گوید:

«**والـــمراد بالکنایة هاهنا أن یرید المتکلم اثبات معنی من الـــمعاني فلا یذکره باللفظ الـــموضوع له في اللغة ولکن یـــجيء: إلی معنی هو تأکید وردفه في الوجود، فیومئ به إلیه، ویـــجعله دلیلاً علیه، مثال ذلک قولهم «هو طویل النجاد» یریدون طول القامة**» (۱۹۷۸: ۶۶)

یعنی مراد از کنایه، آن است که متکلم بخواهد مطلبی را بیان کند اما از آن نه با نامی که در لغت برایش وجود دارد، بلکه با مفهومی لازم آن، تعبیر نماید و [به وسیلهٔ این معنای تازه] به آن اشاره کند و آن را به دلیلی بر اثبات مدعا بدل گرداند. برای مثال مقصود از طویل النجاد، بلندی قامت شخص است.

و از قید اخیر (ارادهٔ لازم، همراه با جواز ارادهٔ ملزوم) فرق میان مجاز و کنایه به خوبی روشن می‌گردد؛ زیرا در مجاز، ارادهٔ معنای حقیقی به هیچ وجه جایز نیست. (العلوي اليمني، ۱۳۳۳: ۳۷۶/۱ و نیز ر.ک: التفتازانی،۱۳۶۳: ۳۰۷-۳۰۸)

برخی مانند سکاکی، معتقدند که در کنایه همواره لازم معنا ذکر شده و ملزوم، اراده می‌شود، و مجاز، عکس کنایه است، یعنی ملزوم ذکر شده و لازم معنا اراده می‌شود. برای مثال «کثیر الرماد» لازمِ معنای سخی است و ما با بیان این لازم، ملزوم یعنی سخی را اراده می‌کنیم؛ در حالی که در مجاز، وقتی شجاع را شیر می‌نامیم با توجه به آن که شجاعت، لازم مفهوم شیر بودن است با ذکر ملزوم یعنی شیر، لازم آن یعنی شجاعت را اراده می‌کنیم (۱۳۵۶ :۱۱۷). اما خطیب قزوینی در رد این نظر سکاکی گفته است: انتقال از لازم به ملزوم تنها در دو جا ممکن است: ۱- جایی که لازم به تنهایی با ملزوم مساوی باشد مانند ناطق که با انسان، مساوی است. ۲- جایی که لازم با ضمیمه شدن قرینه‌ای، با ملزوم مساوی گردد؛ چون لازم از این جهت که لازم است ممکن است اعم باشد و بدیهی است که عام بر خاص دلالت نمی‌کند. البته هرگاه لازم با ملزوم مساوی باشد در کنایه نیز، انتقال از ملزوم به لازم پیدا می‌شود و دیگر فرقی میان مجاز و کنایه از این جهت باقی نمی‌ماند و خود سکاکی معترف است که لازم تا ملزوم نباشد، انتقال از آن ممکن نیست (الایضاح، ۲۰۰۸: ۳۱۳).

خطیب قزوینی نیز در تلخیص المفتاح آورده است: «**الکنایة لفظ أرید به لازم معناه مع جواز ارادته معه**» (۱۳۷۴: ۴۰۷). و در ایضاح می‌گوید: «کنایه در اصطلاح علم بیان عبارت است از لفظی که با جواز ارادهٔ معنای حقیقی، لازم معنایش را نیز بتوان اراده کرد (۲۰۰۸: ۳۱۳).

اقسام کنایه در زبان عربی

کنایه در اصطلاح، بر دو معنا اطلاق می‌شود: الف) ذکر لازم و ارادهٔ ملزوم. بنابراین، لفظ، «مکنی به» و معنای مراد، «مکنی عنه» خواهد بود. ب) ذکر ملزوم و ارادهٔ لازم. مانند «طویل النّجاد» که در اصل به معنای کسی است که بند شمشیرش بلند است ولیکن از این لفظ، طول قامت را که لازم معنای اصلی (بلندی بند شمشیر) است اراده

کنند و در این حال جایز است که با ارادهٔ بلندی قامت زید، بلندی بند شمشیرش نیز اراده شود.

تقسیم کنایه به اعتبار مکنی عنه: کنایه به اعتبار مکنی عنه به سه گونه تقسیم می‌شود: ۱- کنایه از موصوف: کنایه‌ای است که مراد از آن، موصوف است. مثل اینکه کنایه از انسان می‌گوییم: «**حيٌّ مستوي القامة عريض الأظفار**». مشروط بر اینکه آن صفت، اختصاص به مکنی عنه داشته باشد. ۲- کنایه از صفت: کنایه‌ای است که به واسطهٔ آن، صفتی خواسته می‌شود مانند کثیر الرماد. ۳- کنایه از نسبت: یعنی اثبات صفتی برای چیزی یا نفی صفتی از چیزی مانند:

إنّ السّماحة والـــمروءة والنّدى في قبّةٍ ضربت على ابن الـــحشرج

«التفتازانی،۱۳۳۰ : ۴۰۹، فاضلی،۱۳۷۶ : ۲۸۰ و ۲۸۱، الهاشمی: ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۰۷»

ب) تقسیم کنایه به اعتبار وضوح و خفا:

کنایه به اعتبار وضوح و خفا و نیز به اعتبار فراوانی یا کمی وسایطی که میان مکنی به و مکنی عنه وجود دارد، به گونه‌های زیر تقسیم می‌شود:

۱- تلویح: اگر وسایط میان مکنی به و مکنی عنه زیاد باشد به آن، تلویح می‌گویند مانند جبان الکلب. ۲- رمز: اگر وسایط زیاد نبوده، امّا دریافت معنا، مشکل و پیچیده باشد، رمز گویند مانند عریض القفا که کنایه از آدم ابله است. ۳- ایماء و اشاره: در کمی وسایط، با رمز مشترک است، اما پیچیدگی و پوشیدگی آن را ندارد و انتقال از لازم به ملزوم به راحتی صورت می‌گیرد. یکی دیگر از انواع کنایه، تعریض نام دارد و آن به این صورت است که در سخن، معنایی که مقصود گوینده است، گنجانده شود بی آنکه به لفظ آن تصریح شود. این واژه در میان متأخران و معاصران به ویژه پس از سکاکی (م ۶۲۸) از اقسام کنایه شمرده می‌شود.

کنایه در تفسیر کشاف

معنای کنایه نزد زمخشری با آنچه پیش از این گفتیم، اندکی متفاوت است. وی در تفاوت میان کنایه و تعریض گفته است: «اگر بپرسند: کنایه و تعریض با همدیگر چه تفاوتی دارند در پاسخ باید گفت: کنایه آن است که چیزی را به غیر لفظی که برای آن

وضع شده، بیاوریم؛ چنانکه به شخص بلند قامت از روی کنایه بگویند: «**طویل النجاد والـحمایل**» و به شخص بسیار مهمان نواز بگویند: «کثیر الرّماد»، اما تعریض آن است که عبارتی را در ما وضع له خود بکار ببرند و آن عبارت، به مفهومی اشاره داشته باشد که در سیاق لفظ وجود ندارد، چنانکه شخص نیازمند به کسی که نیازش بر او افتاده گوید: «**جئتک لأسلم علیک**/ آمده‌ام تا به تو سلامی کنم». یا اینکه «**لأنظر الی وجهک الکریم**/ تا در چهره بخشندهٔ تو بنگرم» ... گویی تعریض، عبارت از کشاندن سخن به گوشه‌ای است که بر غرض و منظور متکلم دلالت می‌کند و از این روی آن را تلویح نیز نامیده‌اند؛ زیرا گوینده در چنین مقامی از دور به آنچه می‌خواهد اشاره می‌کند...» (الزمـــخشري،۱۴۲۷: ۲۱۵/۱).

تعریف او از کنایه در این موضع از دقت زیادی برخوردار نیست و شامل همهٔ انواع مجاز می‌شود، امّا تعریفش از تعریض، دقیق است. سببش هم، آن است که پیش از او، جرجانی در قرن پنجم به تعریف کنایه پرداخته، امّا تعریض برای اولین بار به طور علمی تعریف شده، پس ضروری بوده که اصول تعریف در آن رعایت شود.

با چنین تعریفی، کنایه بیش از هر چیز به مجاز که الفاظ آن در غیر ما وضع له به کار رفته است، شبیه است. شاید منظور زمخشری آن باشد که کنایه اصالتاً بر لازم معنای اصلی و تبعاً بر معنای اصلی خود دلالت دارد، بر خلاف تعریض که هر دو معنا را می‌رساند.

شایان ذکر است که زمخشری در بیشتر آیاتی که در آنها تعابیر کنایی بکار رفته به ذکر لفظ کنایه اکتفا نموده و نوع آن را بیان نکرده و در موارد اندکی هم که نام تلویح، رمز یا اشاره را بکار برده بیشتر معنای لغوی آنها را لحاظ کرده و مقصودش معنای اصطلاحی این واژه‌ها نبوده است.

نوآوری‌های زمخشری در باب کنایه

– زمخشری به معنای اصطلاحی کنایه و ارزش ادبی آن و اقسام سه گانهٔ آن و فرق آن با تعریض و کنایه در مفرد اشاره کرده است. از مهم‌ترین بحث‌هایی که در باب کنایه

برای اولین بار مطرح شده، موضوع ضرورت امکانِ در نظر گرفتن معنای حقیقی در کنایه و بحث مجاز از کنایه و پرداختن به فرق دقیق و علمی کنایه و تعریض است.

زمخشری در بیان اسلوب کنایه می‌گوید: کنایه از اسلوب‌های بلاغی است و از جمله فواید آن، ایجاز است، وی ذیل آیهٔ «**فإن لم تفعلوا ولن تفعلوا فاتّقوا النار**» (بقره/ ۲۴) می‌گوید:« عبارت «فاتّقوا النّار» به جای ترک کردن مخالفت با پیامبر (ص) آمده است. برای اینکه ترک عناد و پرهیز از دوزخ، لازم و ملزوم یکدیگرند؛ زیرا اگر کسی بخواهد از دوزخ پرهیز کند از مخالفت دست بر می‌دارد، چنانکه پادشاهی به زیردستان خود می‌گوید اگر احترام می‌خواهید، از خشم من بپرهیزید. منظورش آن است که از من فرمان پذیرید و به حکم من، گردن نهید و چنین سخن گفتن از مصادیق کنایه و شاخه‌ای از بلاغت بوده و فایده‌اش، ایجاز است و ایجاز، یکی از مصادیق زیبایی‌های قرآن محسوب می‌شود (۱۴۲۷: ۷۷/۱).

در این آیه، کنایه انتقال از ملزوم به لازم است؛ زیرا پرهیز از آتش، گفته شده و مراد از آن، ترک عناد و ستیزه است و ترک عناد و ستیزه، لازم و پرهیز از آتش، ملزوم است.

زمخشری ذیل آیهٔ: «**کیف تکفرون بالله وکنتم أمواتاً فأحیاکم**» (بقره/ ۲۸) گفته است: «اگر بپرسند: دربارهٔ کیف که برای بیان انکار حالت کفرشان آمده است چه می‌گویید؟ در پاسخ باید گفت: حالت یک ذات، تابع خود آن ذات است و اگر تحقق یک ذات، ناشدنی باشد، تحقق حالت آن هم ناشدنی است ... در این آیه وقتی حالت و کیفیت کفر کافران، انکار شده پس خود کفر نیز به روش کنایه، انکار می‌شود و این روش، قوی‌ترین و بلیغ‌ترین راه برای انکار کفر است؛ زیرا هیچ پدیده‌ای نیست که پس از پیدایی‌اش از حالت و صفتی تهی باشد، پس بعد از انکار حالت و کیفیت کفر، وجود خود کفر نیز به روشی استدلالی انکار می‌شود» (همان: ۹۷/۱). واضح است که انتقال در این آیه از لازم به ملزوم است و بدین ترتیب می‌گوییم: زمخشری انتقال در کنایه را به روش خاصی محدود نمی‌کند (الزمخشري، حاشية الشريف الجرجاني، ۱۴۲۸: ۱۹۲/۱).

– زمخشری به این مطلب اشاره می‌کند که رادف یا مکنّی به، به جای مردوف یا مکنی عنه می‌نشیند: «**یا أیها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوتاً غیر بیوتکم حتّی تستأنسوا**» (نور/ ۲۷)

وی ذیل این آیه می‌گوید: « دربارهٔ «تستأنسوا» دو نظر وجود دارد: یا اینکه این فعل از واژهٔ «استئناس» به معنی آرام بودن که ضد «استیحاش/ نگران بودن» است، گرفته شده؛ زیرا کسی که درِ خانه شخص دیگری را می‌زند، نمی‌داند که در را بر او خواهند گشود و به او اذن خواهند داد یا خیر؟ و تو گویی این شخص از حیث پوشیده بودن حال بر او، شبیه به شخص نگران است و اگر در را بر او بگشایند، آرام می گیرد؛ بنابراین معنای عبارت «حتّی تستأنسوا»، «حتی تؤذن لکم» خواهد بود، چنانکه می‌فرماید: «**لا تدخلوا بیوت النبي الاّ أن یؤذن لکم**» (احزاب/ ۵۳) که در این فرض، کنایه است؛ زیرا این نوع آرام گرفتن به دنبال اذن و اجازه حاصل می‌شود؛ از این رو به جای «اذن» به کار رفته است و نظر دوم اینکه استئناس به معنای استعلام و استکشاف است... (۱۴۲۷ :۱۷۳/۳).

زمخشری ذیل آیه: «**انّما یعمّر مساجد الله**» (توبه/ ۱۸) می‌گوید: «اما کسانی که این واژه را به صیغهٔ جمع خوانده‌اند، می‌تواند دو توجیه داشته باشد: نخست آنکه مراد از «مساجد»، «مسجدالحرام» است، امّا از آن روی «مساجد» گفته است که مسجدالحرام، قبلهٔ همهٔ مساجد به شمار می‌رود ... دوم آنکه منظور از آن، جنس مساجد است و اگر سزاوار نباشند که هر جنسی از مساجد را آباد کنند به طریق اولی این شایستگی را ندارند که مسجدالحرام را که در صدر این اجناس قرار دارد و پیشینه‌ای کهن‌تر از آن‌ها دارد و بر همهٔ آنها مقدّم‌تر است و به آبادانی آن تأکید بیش‌تری شده است، آباد کنند و این سخن را به روش کنایه بیان می‌کند؛ چنانکه در عربی می‌گویند: «**فلانٌ لا یقرأ کُتُبَ الله**» که این عبارت، در نفی قرآن خواندن، بلیغ‌تر از تصریح به آن است» (۱۴۲۷ :۱۹۰/۲).

این گفتهٔ زمخشری، آشکارا به این مطلب اشاره دارد که کنایه، در معنای حقیقی خود بکار رفته و معنای کنایی به طریق لزوم از آن فهمیده می‌شود. یعنی در اینجا «مساجد» به جای مسجد الحرام ننشسته؛ بلکه به معنای جنس مساجد است و فهم معنای کنایی به طریق لزوم حاصل می‌شود.

– زمخشری به کنایه از نسبت اشاره کرده و آن را بلیغ‌تر از بیان صریح دانسته و یکی از انواع کنایه می‌داند. وی در توضیح آیهٔ: «**أولئک شرّ مکاناً وأضلّ سبیلاً**» (فرقان/ ۳۴) می‌گوید: «**جعلت الشرارة للمکان وهي لأهله وفیه مبالغة لیست في قولک: أولئک شرّ وأضلّ**

لدخوله في باب الكناية الّتي هي أخت الـــمجاز». (۱۴۲۷ :۵۰۸/۱) و مانند آیهٔ: «**أن تقول نفس يا حسرتا على ما فرطت في جنب الله**» (زمر/ ۵۶) که در ذیل آن می‌گوید: «جنب در اینجا به معنای جانب است و در عربی می‌گویند: «**أنا في جنب فلان وجانبه وناحيته**» و «**فلان لين الـــجنب والـــجانب**» و نیز می‌گویند: «**فرّط في جنبه وفي جانبه**» که مراد از جنب و جانب در چنین مواردی «**في حقّه**/ درباره او» است و سابق البربری گفته است:

«**أما تتّقين الله في جنب وامقٍ له كَبِدٌ حرّى عليک تقطّع**»

که «فی جنب» در اینجا از باب کنایه است؛ زیرا اگر چیزی را به مکان و جایگاه کسی نسبت دهند، در واقع به خود او نسبت داده‌اند؛ چنانکه می‌گوید:

«**إنّ السماحة والـــمروءة والنّدى في قبّةٍ ضُرِبت على ابنِ الـــحشرج**»

و در همین معنا می‌گویند: «لـــمكانک فعلتُ كذا» یعنی برای تو فلان کار را انجام دادم (۱۴۲۷: ۱۰۶/۴).

– زمخشری جمع بین مکنی به و مکنی عنه را در آیهٔ: «**و حملناه على ذات ألواح ودسر**» (قمر/ ۱۳) جایز نمی‌داند. وی در ذیل این آیه می‌گوید: «مراد از «**ذات ألواح ودسر**» کشتی است و این عبارت، از جمله صفاتی است که به جای موصوف می‌آید و جانشین آن می‌شود و وظیفهٔ آن را انجام می‌دهد؛ به نحوی که نمی‌توان میان آن‌ها تفاوت گذاشت. بیت زیر را بنگرید:

«**مَفرشي صَهوة الـــحِصان ولكنّ قَميصي مسرودة مِـــن حديـــدِ**»

مراد شاعر در این بیت از «**ولكن قميصي**»، «**درع**» است؛ البته باید بـه ایـن نکتـه توجـه داشت که اگر «السفينة» را همـراه بـا صـفت «**ذات ألـواح ودســر**» و درع را بـا صـفت «**مسرودة من حديد**» بکار برند، کلام، درست نخواهد بود. در حالی کـه سـخن گفـتن بـه شیوهٔ پیشین (یعنی بکار بردن صفت به جای موصـوف)، از مصـادیق سـخنان فصـیح و بدیع است» (۱۴۲۷ :۳۲۸/۴).

– زمخشری بحث «مجاز از کنایه[1]» را نیز مطرح می‌کند و منظور وی از آن، تصاویری کنایی است که ارادهٔ معنای حقیقی در آن‌ها محال است، اما شرط در کنایه، صحت

جواز ارادهٔ معنای حقیقی است. مثلاً در ذیل آیهٔ: «**ولا ینظر الیهم یوم القیامه**» (آل عمران/ ۷۷) می گوید:« عبارت «**ولا ینظر الیهم**» مجاز است از این که آنان را خوار خواهد داشت و بر آنان خشم خواهد گرفت. چنانکه عرب می‌گوید: «فلان لا ینظر إلی فلان» یعنی به او اعتنا و نیکی نمی‌کند. اگر بپرسند: کاربرد این واژه دربارهٔ کسی که اسناد فعل نگاه کردن به وی رواست و دربارهٔ کسی که اسناد این فعل به او روا نیست، چه تفاوتی با همدیگر دارد؟ در پاسخ باید گفت: کاربرد این واژه دربارهٔ کسی که اسناد فعل نگاه کردن به وی رواست در اصل، کنایه است؛ زیرا اگر کسی به انسانی توجه داشته باشد، به او می‌نگرد اما به مرور زمان در اثر کثرت استعمال، به معنای اعتنا و احسان (نیکی کردن به کسی) بکار رفته است، هر چند که نظر و نگریستنی در میان نباشد و این تعبیر برای کسی که اسناد فعل نگاه کردن به وی غیر ممکن است، مجاز از احسان کردن است و چون این تعبیر مجازی، در اصل کنایه بوده و از کنایه گرفته شده، آن را مجاز از کنایه می‌نامند» (۲۸۸/۱: ۱۴۲۷).

زمخشری در آیات مشابه آیهٔ بالا، اینچنین با تفصیل دربارهٔ کنایه و مجاز بودن آن سخن نگفته است؛ بلکه برخی‌ها را مجاز نامیده، بی آنکه نامی از کنایه بیاورد و برخی را کنایه نامیده و سخنی از مجاز به میان نیاورده است. برای مثال در ذیل آیهٔ: «**وقالت الیهود ید الله مغلولة**» (مائده/ ۶۴) گفته است: ««**غلّ الید**» مجاز از «بخل» و بسط الید «مجاز» از بخشش است...» (۱۴۲۷: ۵۰۹/۱) و در ذیل آیهٔ: «**الرَّحمن علی العرش استوی ...**» (طه/ ۵) می‌گوید: «از آن روی که استواء بر عرش که سریر فرمانروایی است از اموری است که به دنبال تحقق فرمانروایی، ممکن می‌شود آن را کنایه از فرمانروایی دانسته و می‌گویند: «استوی فلان علی العرش» و مرادشان تحقق فرمانروایی است. هر چند که بطور قطع بر تخت، ننشسته باشد و همچنین از آن روی چنین گفته‌اند که کاربرد این تعبیر، برای این معنی در میان مردم، امری شناخته شده است؛ هر چند که این تعبیر کنایی، روشن‌تر و دقیق‌تر بر مفهوم مورد نظر دلالت می‌کند. این عبارت به آن می‌ماند که بگویند: «**ید فلانٍ مبسوطة وید فلانٍ مغلولة**» که عبارت نخست به معنای آنست که آن شخص، بخشنده و عبارت دوم به معنای آنست که آن شخص، بخیل است و تفاوت

این دو عبارت با معنای هو جواد و هو بخیل تنها در همان است که گفته شد و چون عبارت «**ید فلان مبسوطة**» با عبارت «**هو جواد**» یک معنای را می‌رساند، این عبارت را درباره‌اش به کار می‌برند هرچند شکل دستش در واقع امر، گشوده نباشد و یا اصلاً دستی نداشته باشد و در همین معنا خدای متعال می‌فرماید: «**وقالت الیهود ید الله مغلولة**» یعنی خدا – پناه بر او– بخیل است. «**بل یداه مبسوطتان**» یعنی او بخشنده است. در اینجا اصلاً بسته بودن دست یا گشوده بودنش، ملاک و معیار نیست» (۱۴۲۷ :۴۰/۳).

و در ذیل آیهٔ: «**لیس کمثله شيء**» (شوری/ ۱۱) می‌گوید: «با عبارت «**مثلک لا یبخل**»، «**بخل**» را از مثل و همانند مخاطب نفی می‌کنند، ضمن آنکه قصدشان، نفی بخل از خود مخاطب است؛ چون قصد مبالغه داشته‌اند سخن را از طریق کنایه بیان کرده‌اند؛ زیرا وقتی آن صفت را از کسی که قائم مقام اوست و از ویژه‌ترین اوصاف او برخوردار است، نفی کنند چنان است که از خود او، نفی کرده‌اند ...» (۱۴۲۷ :۱۶۶/۴ و۱۶۷). چهار آیهٔ بالا که همگی از نظر دلالت بر معنا، با هم متفق و هماهنگند، آورده شده و زمخشری به شکل واحدی توضیح نداده است؛ بلکه در اولین آیه بحث مجاز از کنایه، در دومی بحث مجاز و در سومین و چهارمین آیه، بحث کنایه را مطرح کرده است. برای نمونه آیهٔ «**وقالت الیهود ید الله مغلولة**» مثالی برای کنایه است، اما در شرح آن، بحث مجاز را مطرح کرده است. دربارهٔ تصاویر این آیات که بی شک، همگی از فن واحدند، واضح‌ترین و قابل قبول‌ترین مطلبی که می‌توان گفت، سخن شریف جرجانی در حاشیه‌اش بر کشّاف است، وی دربارهٔ این آیه «**ولا ینظر الیهم**» گفته است: کاربرد این واژه دربارهٔ کسی که اسناد فعل نگاه کردن به او رواست، کنایه است، اما کاربرد آن درباره کسی که اسناد این فعل به او روا نیست، مجاز از احسان نکردن است. از این مطالب، می‌توان اینگونه برداشت کرد که اگر ارادهٔ معنای اصلی امکان داشته باشد، کنایه است و اگر ارادهٔ معنای اصلی امکان نداشته باشد، مجاز مبتنی بر کنایه است و جایز است که نام کنایه را نیز بر آن اطلاق کنیم؛ زیرا در اصل، کنایه در معنی است که بعداً مجاز دانسته شده و این تفاوت، اعتباری است. به همین دلیل ما می‌بینیم «**بسط الید وغلّها**» در سورهٔ مائده، مجاز از جود و بخل است و در سورهٔ طه «**استواء علی العرش**» کنایه

است و هیچ منافاتی میان این دو سخن نیست. یعنی زمخشری گاهی در کنایه، امکان معنای اصلی را شرط دانسته و گاهی شرط ندانسته و لحاظ نکرده است» (۱۴۲۸: ۱۱۹).

– زمخشری به این نکته اشاره می‌کند که گاهی به کنایه، چیزی که مناسب (ملائم) آنست اضافه می‌شود و بر زیبایی و تأثیر آن می‌افزاید. وی ذیل آیهٔ: «**ویذکروا اسم الله في أیام معلومات علی ما رزقهم من بهیمة الانعام**» (حج/ ۲۸) گفته است: «از قربانی و ذبح در اینجا به ذکر نام خدا تعبیر شده است؛ زیرا وقتی مسلمانان این مناسک را انجام می‌دهند، هرگز از یاد خدا غافل نمی‌شوند و وقتی دو عبارت «**و یذکروا اسم الله**» را همراه با «**علی ما رزقهم**» می‌آورد، زیبایی عبارت به روشنی از آن معلوم می‌شود و اگر می‌فرمود: «لینحروا في ایام معلومات بهیمة الأنعام» هیچ یک از این زیبایی‌ها در آن دیده نمی‌شد» (همان: ۱۲۰/۳).

– گاهی زمخشری بجای بیان یک کنایه، از چند تعبیر کنایی برای یک مسأله، استفاده می‌کند و به بلاغت آن اشاره می‌نماید و این روش نیکویی در چشیدن زیبایی‌ها و اسرار زبان است. وی در ذیل آیهٔ: «**ویوم یعضّ الظالم علی یدیه**» (فرقان/ ۲۷) می‌گوید: «عباراتی مانند «**عضّ الانامل و الیدین**» (گزیدن دست و انگشتان)، «أکل البنان» (خوردن سرانگشتان) و «**حرق الأسنان و الأرم**» (سوزاندن و خوردن و کوفتن آرنج)، همگی کنایه از خشم و حسرت است و در این کنایه، با ذکر رادف و در واقع به شیوهٔ زیبا و شگرف، به مردوف اشاره شده که کلام را تا مرتبتی از فصاحت می‌کشاند و شنونده در خود، احساس شگرف و زیبایی می‌کند که اگر لفظ مکنی عنه را می‌شنید چنین حالتی به او دست نمی‌داد» (۱۴۲۷: ۲۱۸/۳).

– زمخشری به کنایه در مفرد که در واقع کنایه در معنای لغوی است، اشاره می‌کند. وی در ذیل آیهٔ: «**تخرج بیضاء من غیر سوء**» (طه/ ۲۲) می‌گوید: «به چیزهای پست و زشت «سوء» می‌گویند و در اینجا، «سوء» کنایه از پیسی است چنانکه «سوأة» هم کنایه از عورت است. جذیمة (پادشاه حیره) همسر زباء (ملکه جزیره) به پیسی دچار بود و از این روی به کنایه از او به «أبرص» نام می‌بردند. به هر روی عرب‌ها، پیسی را بیش از هر چیزی ناخوش داشته و از آن، بسیار بیزار بودند. آنها از نام پیسی دچار دل آشوبه

می‌شدند و از این روی از آن به کنایه یاد می‌کردند و من برای بیان تفاوت‌ها، هیچ سخنی را نیکوتر و ظریف‌تر و برنده‌تر از کنایات و آداب قرآنی ندیده‌ام» (۱۴۲۷: ۴۶/۳).

و یا ذیل آیهٔ «**يواري سوأة أخيه**» (مائده/ ۳۱) می‌گوید: «**سوأة أخيه**» به عورت و آن بخشی از بدن که روا نیست از آن جامه بردارند، گفته می‌شود و «**سوأة**» به دلیل زشتیش، عبارت از رسوایی است و شاعر سروده است: «**يا لقوم للسَّوأةِ السَّوآء**»[۲] پس سوأة در اینجا، کنایه از رسوایی بزرگ است» (۱۴۲۷: ۴۸۶/۱).

اسلوب زمخشری در بیان کنایات قرآنی

زمخشری برای بیان و شرح کنایات قرآنی از دو روش استفاده کرده است:

۱ـ روش مستقیم و صریح: در این روش، زمخشری آشکارا لفظ کنایه را بکار برده و از اسلوب سؤال و جواب در تفسیر خود استفاده کرده است، مانند تفسیر آیهٔ: «**كيف تكفرون بالله وكنتم أمواتاً فأحياكم...**» (بقره/ ۲۸)، یا لفظ کنایه را مستقیم بکار برده، اما از اسلوب سؤال و جواب، استفاده نکرده است، مانند تفسیر آیهٔ: «**فأصبح يقلّب كفيه...**» (کهف/ ۴۲)، یا از فعل «کنّی» استفاده کرده است مانند تفسیر آیهٔ: «**ولا يأتين ببهتانٍ يفترينه بين أيديهنّ وأرجلهنّ**» (ممتحنه/ ۱۲) که زمخشری گفته است: «**كنّى بالبهتان المفترى بين يديها ورجليها عن الولد الذي تلصقه بزوجها كذباً**» (۱۴۲۷: ۳۹۲/۴).

۲- روش غیر مستقیم و غیر صریح: گاهی زمخشری آشکارا لفظ کنایه یا مشتقات آن را بکار نمی‌برد، بلکه از روش‌های زیر استفاده می‌کند:

الف) از لفظ «**عبارة**» برای بیان کنایه استفاده می‌کند، مانند تفسیر آیهٔ: «**قالت أنّى يكون لي غلامٌ ولم يمسسني بشرٌ...**» (مریم/ ۲۰) که زمخشری گفته است: «**جعل المسّ عبارة عن النكاح الحلال لأنّه كناية عنه**» (۱۴۲۷: ۹/۳) و در تفسیر آیهٔ: «**ثاني عطفه ليضلّ عن سبيل الله**» (حج/ ۹) نیز از این واژه استفاده کرده است.

ب) از کلمهٔ «مراد» به جای کنایه استفاده کرده است؛ مانند تفسیر آیهٔ: «**واضمم إليك جناحك من الرّهب**» (قصص/ ۳۲) که زمخشری گفته است: «المراد بالجناح المضموم هو اليد اليمنى...» (۱۴۲۷: ۳۰۸/۳).

ج) فعل «أراد» را برای بیان کنایه استفاده کرده است؛ مانند تفسیر آیهٔ: «**وحملناه علی ذات ألواحٍ ودسر**» (قمر/ ۱۳) که زمخشری گفته است: «**علی ذات ألواح ودُسُر أراد السفینة وهي من الصفات التي تقوم مقام الـــموصوفات فتنوب منابها وتودي مؤداها...**».(۱۴۲۷: ۳۲۷/۴)

د) از سیاق کلام و توضیحی که آورده، متوجه کنایه بودن آیه می‌شویم، مانند تفسیر آیهٔ: «**قال ربّ إنّي وهن العظم منّي**» (مریم/ ۴) که از طریق توضیحی که آورده، متوجه می‌شویم عبارت «**وهن العظم منّي**» کنایه است از رفتن قوت جسم. زمخشری ذیل این آیه گفته است: «از آن روی از استخوان یاد شده که ستون بدن است و بدن بر استخوان، قوام می‌یابد و وقتی استخوان، سست شود توان بدن رو به ضعف و سستی می‌رود؛ زیرا قوی‌ترین و استوارترین بخش بدن، استخوان است»(۱۴۲۷: ۵/۳). یا آیهٔ ۱۸ سورهٔ حشر: «**ولتنظر نفس ما قدّمت لغد**» که «غد» کنایه از قیامت است.

هـ) حادثه‌ای تاریخی را ذکر کرده که از طریق آن می‌فهمیم آیهٔ مورد نظر کنایه است؛ مانند تفسیر آیهٔ ۲۷ سوره مؤمنون: «**وفار التّنور**» که با قصهٔ حضرت نوح (ع) متوجه می‌شویم عبارت «**فار التنور**» کنایه از شدت است. زمخشری گفته است: «روایت کرده‌اند که به نوح (ع) گفته شد: هرگاه دیدی که آب از تنور بالا آمد، تو و همراهانت باید سوار کشتی شوید...» (۱۴۲۷: ۱۴۰/۳).

کنایات مغفول مانده در تفسیر کشاف

زمخشری برخی از کنایات قرآنی را در تفسیر خود، ذکر نکرده است؛ به دلیل این که یا آن کنایات را در ضمن کنایات مذکور در سوره‌ها یا آیات پیشین آورده و یا اصلاً آنها را کنایه ندانسته است. **نوع اول**: مانند آیهٔ: «**مصدّقاً لـــما بین یدیه وأنزل التوراة والانـــجیل**» (آل عمران/ ۳). عبارت «لـــما بین یدیه» در این آیه، کنایه از کتاب‌های آسمانی گذشته است و به دلیل شهرت و ظهور آن کتب، با این عبارت کنایی آورده شده، اما زمخشری آن را در تفسیر خود ذکر نکرده؛ زیرا در تفسیر آیهٔ ۶۶ سورهٔ بقره: «**فجعلناها نکالاً لـــما بـــین یدیها وما خلفها...**» به این عبارت کنایی اشاره کرده است. مثال دیگر آیهٔ ۴۹ از سورهٔ احزاب است: «... **من قبل أن تـــمسّوهنّ**»، زمخشری به کنایهٔ این آیه اشاره نکرده؛ زیرا

آن را در ضمن تفسیر آیهٔ ۱۸۷ از سورهٔ بقره: «أحلّ لکم لیلة الصیام الرفث» آورده است. **نوع دوم**: کنایاتی است که زمخشری بدان‌ها اشاره نکرده و پیش از آن هم در تفسیر آیه‌ای دیگر، نیاورده است. مانند آیهٔ ۴۷ سورهٔ انبیاء: «**وإن کان مثقال حبة من خردل أتینا بها**»، «حبة من خردل» در این آیه، کنایه از عمل بسیار کوچک است، اما زمخشری آن را ذکر نکرده است. همچنین آیهٔ ۲۵ سوره محمد: «**إنّ الذین ارتدوا علی أدبارهم...**» که کنایه از کفر بعد از ایمان است و زمخشری در تفسیر خود بدان اشاره نکرده است. همچنین آیه ۲۲ سوره فتح: «**...لَوَلّوا الادبار**» که کنایه از شکست است. علاوه بر این، زمخشری بر برخی از تصاویر کنایی، نام مجاز، تمثیل و تصویر گذاشته است، وی ذیل آیهٔ: «**ولا تجعل یدک مغلولة إلی عنقک ولا تبسطها کلّ البسط**» (اسراء/ ۲۹) می‌گوید: «**هذا تمثیل لمنع الشحیح وإعطاء المسرف وأمر بالاقتصاد الذي هو بین الاسراف والتقتیر**» (۱۴۲۷: ۵۱۶/۲). شاید زمخشری از وجه دیگری از وجوه دلالت به این آیه نگریسته؛ بدین صورت که میان خساست بخیل و بسته بودن دست، نوعی علاقه مشابهت دریافت کرده و اینگونه دانسته که «غلّ ید» دلالت بیشتری بر خساست بخیل دارد، همانگونه که اعطاء مسرف را به بسط الید تشبیه کرده و بسط الید را در دلالت، قویتر از سخاء دانسته و آن را از گونهٔ تمثیل به شمار آورده است. به هر حال هیچ گریز و گزیری نیست که یک تصویر واحد را هم بر کنایه و هم بر مجاز حمل کرد و هیچ ضرری در آن نیست تا زمانی که حیثیت‌ها در دلالت (دلالت لزوم، دلالت مشابهت) فرق داشته باشد. حتی گاهی دیده شده که یک تصویر را هم از باب مجاز مرسل دانسته و هم از باب استعاره (بر حسب مراعات وجه مجاز بودن). دلیل دیگری که می‌توان برای این موضوع (اطلاق لفظ مجاز و تمثیل بر تصاویر کنایی در تفسیر کشاف) بیان کرد، تأثیر مذهب زمخشری در بحث کنایه است که در ذیل بدان پرداخته می‌شود.

تأثیر مذهب زمخشری در بحث کنایه

از برجسته‌ترین ویژگی‌های بلاغی تفاسیر معتزله، آن است که آن‌ها دایرهٔ کاربرد مجاز را در تفاسیر خود، بسیار گسترش داده و بسیاری از آیات متشابه را که الهام‌گر تشبیه و تجسیم و صفات جسمانی برای خداست، حمل بر تأویل و مجاز کرده‌اند. دلیل اصلی پرداختن معتزله به مباحث بلاغی به طور کلی و بحث مجاز به طور خاص، خدمت کردن به اهداف مذهب معتزله و دفاع از آرا و عقایدشان بوده است (قَصّاب، ۱۹۸۵: ۳۴۷/۱). آنها تلاش کرده‌اند که در سایهٔ علوم بلاغت، به فهمی از قرآن دست یابند که از تصورات فرقهٔ مشبهه، جبریه و اشاعره به دور باشد.

با نگاهی به مقدمهٔ تفسیر کَشّاف، آشکار می‌گردد که زَمَخشَری در صدد بوده از یک سو به جنبه‌های بلاغی قرآن و از سوی دیگر به تأویل آیات آن، مطابق مشرب معتزله بپردازد (۲۰۰۶: ۱۷/۱-۱۸). از آنجا که شرط در کنایه، صحت جواز ارادهٔ معنای حقیقی است، زمخشری برخی از آیاتی را که ارادهٔ معنای حقیقی در آنها محال است مانند آیاتی که الهام‌گر تشبیه خالق به مخلوق است، حمل بر مجاز یا تمثیل کرده است، مانند آیهٔ «**وقال الیهود ید الله مغلولة غلت أیدیهم ...**» (مائده/ ۶۴) که زمخشری آن را حمل بر مجاز کرده و در تفسیر آن گفته است: «**غلّ الید**» مجاز از بخل و «**بسط الید**» مجاز از جود و بخشش است...» (۱۴۲۷: ۵۰۳/۱). همچنین زمخشری آیهٔ ۴۲ از سورهٔ قلم: «**یوم یُکشَف عن ساق**» را برای دفع ایهام تشبیه خداوند به مخلوقات، حمل بر تمثیل کرده است؛ زیرا ممکن است این ایهام به ذهن خوانندگان بیاید که - نعوذ بالله- خداوند ساقی دارد که در قیامت دامان آن را بالا می‌زند. یا آیهٔ ۶۷ از سوره زمر: «**والارض جمیعا قبضته یوم القیامة والسماوات مطویات بیمینه**» که آن را از باب تصویر و تخییل دانسته و گفته است: «هدف از این عبارت به تصویر کشیدن عظمت خدا و بیان اوج شکوه اوست و مفهومی جز این ندارد و اصلاً سخن از قبضه و دست از طریق حقیقت و مجاز نیست...» (۱۴۲۷: ۱۰۷).

نتیجه

در این مقاله به تعریف کنایه از نگاه زمخشری پرداخته و دریافتیم که او کنایه را به گونهٔ مجاز تعریف کرده و میان کنایه و تعریض، فرق قائل شده است؛ در حالی که تعریض

در میان متأخران و معاصران به ویژه پس از سکاکی از اقسام کنایه شمرده می‌شود. از نوآوری‌های زمخشری در باب کنایه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

الف) وی به معنای اصطلاحی کنایه، ارزش ادبی آن و کنایه در مفرد، اشاره کرده است. از مهم‌ترین بحث‌هایی که در باب کنایه برای اولین بار مطرح شده، موضوع ضرورت امکانِ در نظر گرفتن معنای حقیقی در کنایه و بحث مجاز از کنایه و پرداختن به فرق دقیق و علمی میان کنایه و تعریض است. ب) او صریحاً به این مطلب اشاره دارد که کنایه در معنای حقیقی خود بکار رفته و معنای کنایی به طریق لزوم از آن فهمیده می‌شود. ج) زمخشری به کنایه از نسبت اشاره کرده و اذعان داشته که این نوع کنایه، از دلالت صریح، بلیغ‌تر است و آن را یکی از انواع کنایه می‌داند. د) صاحب کشاف، آشکارا جمع میان مکنی به و مکنی عنه را در عبارت کنایی جایز نمی‌داند. هـ) او به این مطلب اشاره می‌کند که گاهی برای کنایه، ملائمی آورده می‌شود که بر زیبایی و تأثیر آن می‌افزاید. و) وی گاهی برای یک مفهوم، چند تعبیر کنایی می‌آورد و به بلاغت آن اشاره می‌کند و آن را روش نیکویی در چشیدن زیبایی‌ها و اسرار زبان می‌داند. ز) صاحب کشاف، انتقال در کنایه را به روش خاصی محدود نمی‌کند. یعنی انتقال در کنایه را گاهی از نوع انتقال از لازم به ملزوم و گاهی انتقال از ملزوم به لازم می‌داند. ح) زمخشری برای بیان کنایات قرآنی یا به صورت صریح لفظ کنایه یا مشتقات آن را آورده و یا به صورت غیر مستقیم و ضمنی بدان اشاره کرده است. ک) برخی کنایات قرآنی از دید زمخشری مغفول مانده و دلیل آن هم، این است که یا پیشتر در تفسیر خود آورده یا آن عبارات را کنایه ندانسته است. ل) زمخشری، برخی از تصاویر کنایی قرآن را که ارادهٔ معنای حقیقی در آنها محال است، حمل بر مجاز، تمثیل و تصویر کرده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. منظور از اصطلاح «مجاز از کنایه»، برخی تعابیر کنایی است که گاهی برای کسی بکار برده می‌شود که ارادهٔ معنای حقیقی آن، برای آن شخص، محال است؛ پس آن عبارت کنایی را برای آن شخص، مجاز می‌گیرند؛ مانند عبارت «لا ینظر الیهم» که کاربرد آن برای انسان، در اصل، کنایه از بی توجهی

است؛ اما کاربرد آن برای خداوند متعال، مجاز است؛ زیرا ارادهٔ معنای حقیقی آن برای خداوند، محال است. زمخشری برای این عبارت که در اصل، کنایه بوده ولی برای خداوند، مجاز گرفته شده، اصطلاح مجاز از کنایه را بکار برده است.

۲. بیت کامل: **لم یهب حرمة النديم و حقت یا لقوم للسّوأة السوآء**

منابع

قرآن کریم

ابن الأثير، ضياء الدين، **الـــمثل السائر في أدب الكاتب و الشاعر**، القاهرة، ۱۹۳۹م.

ابن رشيق القيرواني، أبوعلي الـــحسن، **العمدة**، تـــحقيق: مـــحمد مـــحيي الدين عبدالـــحميد، بيروت: دار الجيل،۱۹۸۱.

ابن منظور، محمد بن مكرم، **لسان العرب**، بيروت: دار صادر، ۱۴۱۴ق.

ابوعبيدة، معمربن الـــمثنّى، **مجاز القرآن**، تحقيق: فؤاد سزگين، القاهرة، ۱۹۵۴.

بيهقى، احمد بن على، **تاج المصادر**، مصحح: هادى عالم زاده، تهران، پژوهشگاه علوم انسانى و مطالعات فرهنگى، چاپ پنجم، ۱۳۷۵ش.

التفتازانى، مسعود بن عمر، **مـــختصر الـــمعاني**، قم: منشورات الشريف رضى و منشورات الزاهدى، د.تا.

الجاحظ، عمرو بن بحر، **البيان والتبيين**، تحقيق: عبدالسلام هارون، طبعة السيد محمد فاتح الداية، بيروت: لبنان، چاپ دوم. د.تا.

الجر، خليل، **لاروس**، باريس، مكتبة لاروس،۱۹۷۳م.

الـــجرجاني، عبدالقاهر، **أسرار البلاغة**، تـــحقيق: أحمد مصطفى الـــمراغي بک، القاهرة: مطبعة الاستقامة، ۱۹۴۸/۱۳۶۷.

ـــــــــــــــــــ ، دلائل الاعجاز، بيروت، دارالـــمعرفة، ۱۹۷۸.

الـــجندي، درويش، **الرمزية في الأدب العربي**، القاهرة، دار نـــهضة مصر للنشر و الطباعة، د.تا.

الچلبي، حسن، **حاشية المطول**، قم، دار الذخائر، ۱۴۱۲ق.

الـــخطيب القزويـــني، جلال الدين، **الايضاح في علوم البلاغة**، تـــحقيق: مـــحمد عبدالقادر الفاضلي، بيروت: الـــمكتبة العصرية، ۲۰۰۸م.

الزبيدي، محمد مرتضى، **تاج العروس**، بيروت، دار صادر، ۱۹۶۶م.

الزمـــخشري، محمود بن عمر، **أساس البلاغة**، بيروت، دارصادر، الطبعة الثالثة، ۱۹۷۹م.

ـــــــــــــــــ ، **الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل وعيون الأقاويل في وجوه التأويل**، بيروت، دارالكتاب العربي، ۱۴۲۷ق/ ۲۰۰۶م.

ـــــــــــــــــ ، **الكشّاف عن حقائق التنزيل وعيون الأقاويل في وجوه التأويل**، حاشيه: سيد شريف جرجانی، بيروت: دار الفكر، ۱۴۲۸-۱۴۲۹ق/۲۰۰۸م.

السكاكي، أبو يعقوب يوسف، **مفتاح العلوم**، مصر، مطبعة مصطفي البابي الـــحلبي، ۱۹۳۷/۱۳۵۶م.

العسكری، أبوهلال، **الصناعتين**، تحقيق: علي مـــحمد البجاوي، و محمد أبوالفضل ابراهيم، القاهرة، ۱۹۵۲م.

العلوي اليمني، يـــحيي بن حمزه، **الطراز المتضمّن لأسرار البلاغة وعلوم حقائق الاعجاز**، مصر، ۱۳۳۳ق/ ۱۹۱۴م.

فاضلی، محمد، **دراسة ونقد فی مسائل بلاغية هامة**، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی، ۱۳۷۶ش.

الفيروزآبادي، محمد بن يعقوب، **القاموس المحيط**، بيروت، مؤسسة الرسالة للطباعة والنشر والتوزيع، ۲۰۰۵م.

قصاب، وليد، **التراث النقدي والبلاغي للمعتزلة حتى نـــهاية القرن السادس**، الدوحة، دارالثقافة، ۱۹۸۵م.

معلوف، لويس، **المنجد في اللغة**، قم، مطبوعات دارالعلم، چاپ ۳۵، ۱۳۸۴ش.

الهاشمی، أحمد، **جواهر البلاغة**، بيروت، دار احياء التراث العربي، طبعة ۱۳، د.تا.